



جلوه های اسراف

از دیدگاه قرآن

زری پیشگر

عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

تجاوز از حد را، در رفتار و اعمال انسان، اسراف، گویند. در آموزه های زندگی ساز اسلام، اسراف به کلی ممنوع است، این ممنوعیت همه ابعاد زندگی انسان را فرا می گیرد یعنی همه مردم در تمامی شئون و در هر زمان و مکان موظفند اصل عدم اسراف را رعایت کنند. نعمت های الهی امانت هایی هستند که خداوند برای رشد و تعالی انسان ها در اختیار آنها نهاده است، پس بهره برداری از نعمت ها باید همسوی با اوامر الهی و در جهت سعادت جاودانی انسان باشد. اسراف بر هم زنده اعتدال و بوجود آورنده فساد در عالم است، البته این فساد در امور فردی زودتر قابل اصلاح است اما آنگاه که جنبه اجتماعی پیدا کرد به سختی قابل اصلاح خواهد بود. تعالیم حیات بخش اسلام راه نجات انسان ها را از چنین معضلی در اعتدال و میانه روی می داند. اسلام در همه امور دینی و دنیوی اعتدال و دوری از افراط و تفریط را توصیه می کند ما در این مقاله به جنبه های مختلف این بحث خواهیم پرداخت.

مقدمه

یکی از مسائل مهمی که در تعالیم اسلام بدان اشاره شده و به گونه ای تنگاتنگ با زندگی انسان پیوند دارد، اسراف است. از این روی در تعالیم دینی بدان توجهی روشن شده و ابعاد، زمینه ها و پی آمدهای آن نشان داده شده است.

مفهوم این واژه بر اساس آیات شریفه قرآن بسی عمیق و فراگیر است و به هر گونه تجاوز از حد قانون آفرینش و قانون «تشریح»^۱ و «انحراف از فطرت»^۲ و «خارج شدن از حد اعتدال»^۳ و «خروج از عبودیت الله»^۴ و زیاده روی در کمیت و کیفیت و بیهوده گرایی و اتلاف^۵ به طور کلی به تجاوز از حد، اسراف اطلاق می شود. لذا تمام مفاهیم ظلم، فساد، طغیان، افراط را به گونه ای در بر می گیرد.

قوانین اسلام همانند نظام حاکم بر طبیعت همواره از نوعی توازن و عدالت برخوردار بوده و اگر دستوراتش در جامعه پیاده شود خود به خود عدالت شکل می گیرد و تمام خواسته های

فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، برآورده می‌شود. قاعده توازن و تقدیر تمامی عالم خلقت را فرا گرفته است:

و انبتنا فیها من کل شیء موزون (حجر، ۱۵/۱۹۱)

قد جعل الله لكل شیء قدرا (طلاق، ۶۵/۳)

انا كل شیء خلقناه بقدر (قبر، ۴۹/۵۴)

بر اساس این قبیل آیات، خلقت همراه با قدر و اندازه و حساب است و بشر حق ندارد برخلاف نظام تکوین حرکت کند و در شئون زندگی اش از محدوده «تقدیر و تعامل» خارج شده و دچار «اسراف و افراط» گردد.

معنای اسراف

اسراف؛ زیاده روی و از حد گذراندن در امور می‌باشد. خلیل بن احمد می‌گوید: و الاسراف نقیض الاقتصاد.^۶

ابن منظور می‌گوید: سرف: تجاوز کردن از قصد (خارج شدن از تعادل و میانه روی) می‌باشد. او اضافه می‌کند: آنچه که در غیر طاعت خداوند انفاق شود چه کم و چه زیاد همان اسرافی است که خداوند از آن نهی کرده است و ایشان برای ماده اسراف معنایی همچون غفلت و خطا در نظر دارد و می‌گوید: السرف الاغفال، السرف بالشیء أى الجهل به.^۷

شاید بتوان گفت که مفهوم غفلت و جهالت در شخص مسرف وجود دارد. جهل و غفلت او نسبت به پروردگار و نعمت‌هایش، همچنین جهلشان نسبت به عواقب و سرانجام اسرافشان. راغب اصفهانی در تبیین معنای اسراف می‌گوید: اسراف یعنی تجاوز از حد در هر کاری. گو این که در انفاق مشهورتر است. اما معنای آن عام است گاهی در کمیت و گاهی در کیفیت تحقق پیدا می‌کند.^۸

مصادیق اسراف در قرآن

با تأمل در آیات و تفاسیر می‌توان نتیجه گرفت که مفهوم کلی اسراف در فرهنگ دینی مصادیق متعددی دارد. اگر چه استعمال این واژه در بعد اقتصادی آن مشهورتر است. در آیات قرآن، از جنبه‌های مختلف به آن پرداخته شده: در بعضی آیات جنبه‌های معیشتی و مالی زندگی انسان، در بعضی دیگر جنبه‌های اخلاقی، عبادی، اجتماعی انسان مورد توجه قرار گرفته است. آنچه در مقاله حاضر درصدد تبیین آن می‌باشیم، بیان آیه‌ای است که اسراف

را از دیدگاه غیر اقتصادی مورد نظر قرار داده است.

اسراف در مجازات و قصاص

حفظ و بقای انسان از اهمّ اموری است که در اسلام مورد توجه قرار گرفته و بدین منظور حدود و مقررات خاصی وضع شده است، از جمله این حدود حدّ قصاص است که افراد ملزم به اجرای این حدود هستند و هر گونه زیاده روی و تخطی از آن مردود می‌باشد. در آیه ذیل آمده است:

و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً (اسراء، ۱۷/۳۳)؛ کسی که خون مظلومی را به ناحق بریزد ما به ولی او حکومت و تسلط بر قاتل را دادیم، اما در مقام انتقام در قتل اسراف نکنند که او از جانب ما یاری خواهد شد. صاحب تفسیر مجمع البیان در تفسیر این آیه می‌گوید:

اگر ضمیم در «فلا یسرف» به ولی باز می‌گردد، منظور این است که نباید در قتل اسراف کند و کسانی را بکشد که مرتکب قتل نشده‌اند و اگر ضمیم به قاتل باز گردد منظور این است که او حق نداشته است مرتکب قتل شود و بنابراین قتل ناحق او اسراف است.^۹ بنابراین قول اول اسراف به معنای زیاده روی در مجازات و قصاص می‌باشد و طبق قول دوم اسراف به معنای مرتکب شدن قاتل به قتل می‌باشد.

شریعت مبین اسلام همانند سایر شرایع، کشتن نفس محترمه را مورد نهی قرار می‌دهد مگر در صورتی که به حق باشد به این معنا که طرف مستحق کشته شدن باشد مثل اینکه کسی را کشته و یا مرتکب عملی شده که جزایش قتل باشد. لذا بر طبق این آیه برای ولی مقتول سلطه و اختیاراتی منظور شده است تا اگر خواست قاتل را قصاص کند و اگر خواست خونبها بگیرد و یا اینکه او را عفو کند اما صاحب خون در قصاص قاتل اسراف نکند، بدین معنا که غیر قاتل را نکشد و یا بیش از یک نفر را به قتل نرساند.

در اهمیّت حفظ نفس و بقای نوع انسان در آیه ۳۲ از سوره مائده آمده است: هر که نفسی را بدون حق قصاص و یا بی آنکه فساد و فتنه‌ای در روی زمین کند، به قتل رساند مثل آن است که همه مردم را کشته و هر که نفسی را حیات بخشد مثل آن است که همه مردم را حیات بخشیده است.

در توضیح باید گفت که تمام بشر افراد یک نوع و اجزای یک حقیقت بوده همان انسانیتی

که در عده زیادی است در یک نفر هست و همان که در یک نفر هست در همه هست. خداوند با آفرینش این افراد و تکثیر نسل خواسته است کسانی که استعداد زیادی ندارند باقی مانده و بقائش ادامه یابد. پسینیان جانشین پیشینیان گشته، خداوند در زمین پرستش و عبادت شود. بنابراین از بین بردن فردی با قتل موجب افساد در آفرینش و باطل کردن هدف الهی در انسانیت می شود که بقائش با تکثیر افراد و طریق جانشینی یکی از دیگری است. از جانب دیگر طبع انسانی است که او را به آسانی به ارتکاب ستم هایی که در حقیقت به ابطال حکم بدنی و غرض آفرینش در عموم انسانیت منجر می شود وا می دارد.^{۱۰}

در تفسیر نورالثقلین آمده است:

اسحاق بن عمار می گوید به حضرت ابی الحسن (ع) عرض کردم خدای عزوجل می فرماید: «من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطانة فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً» مقصود از این اسراف چیست که خدا از آن نهی می کند؟ فرمود: مقصود این است که بجای قاتل شخص بی گناهی را بکشی و یا قاتل را مثله کنی. عرض کردم معنای آنه کان منصوراً چیست؟ فرمود: چه نصرتی بالاتر از این که قاتل را دست بسته در اختیار مقتول بگذارند تا اگر خواست به قتل برساند. البته این در صورتی است که تالی فاسدی در بین نباشد و اثر سوء دینی یا دنیایی بیار نیابد.^{۱۱}

درباره این مصداق اسراف، صاحب المنار می گوید:

اسراف تجاوز کردن از حد در عمل می باشد یعنی از حد حق و مصلحت فراتر رفتن و این حد در امر شرعی بوسیله شرع و در غیر امور شرعی به وسیله عقل و عرف شناخته می شود و هر آنچه در آن از حد تجاوز شود، فاسد می شود. اصل در معنای اسراف افساد است، وقتی اسراف در امر خیر باعث فساد می شود در امور شرع به طریق اولی.^{۱۲}

اسراف در عبادت

عبادت به معنای اظهار ذلت عالی ترین نوع تذلل و کرنش در برابر خداوند است. انسان به حسب فطرت و به حکم غریزه ای که دست آفرینش در نهاد او به ودیعه گذاشته است، خدا را می خواند. قرب به خدا تنها به وسیله یاد او و ذکر او حاصل می شود، و یا به عبادت کردن انسانها است که حجاب های حائل از بین می رود. اگر عبادتی نباشد جمیع موجودات در نزدیکی و دوری به خدا یکسان بودند. با توجه به نقش مهم عبادت در بعضی از آیات، سخن از تعدی در

عبادت به میان آمده است و تعدی کنندگان مذموم و مورد سرزنش واقع گردیده‌اند. یا جمع بندی آنچه در کتب تفسیری در این باره آمده می‌توان چنین برداشت کرد که: هرگاه در اجزاء عبادت کاستی یا فزونی صورت گیرد یا حتی در محتوی و نحوه انجام آن عبادت تغییری بوجود آید اسراف در عبادت حاصل می‌شود. در این ارتباط خداوند در آیه ۵۵ سوره اعراف می‌فرماید:

ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه اِنَّه لایحب المعتدین؛ خدای خود را به تضرع و زاری و به صدای آهسته بخوانید که خدا هرگز تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

«خفیه» به معنای پنهانی و پوشیده داشتن است و بعید نیست کنایه از همان تضرع بوده و غرض از ذکرش تأکید همان اظهار ذلت و عجز باشد، چون شخص متذلل همواره در اثر ذلت و خواری در صدد پنهان ساختن خویش است.

وقتی خدای تعالی در مسئله خلقت و تدبیر شریکی نداشت پس بر هر بنده‌ای لازم است که تنها او را بخواند و او را بندگی کند و دینی را اتخاذ نماید که موافق باربوبیت منحصره او باشد. لذا نخست بشر را بدین عبودیت فرا خواند و فرمود: «ادعوا ربکم» و دستور داد تا این عبادت با تضرع و زاری انجام دهند و این تضرع و زاری هم علنی و به صدای بلند که منافی با ادب عبودیت است، نبوده باشد. ۱۳

همچنین در این ارتباط است آیه ۲۰۵ از سوره اعراف که می‌فرماید:

و اذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفه و دون الجهر من القول بالعدو و الاصل و لا تکن من الغافلین؛ پروردگار خویش را به زاری و بیم در ضمیر خود و به آواز غیر بلند بامداد و پسین‌ها یاد کن و از غفلت زاده گان مباش.

ذکر و یادگار در این آیه به دو صورت می‌باشد: یکی در دل و یکی به زبان و آهسته، آنگاه هر دو قسم را مورد امر قرار داد و اما ذکر به صدای بلند را مورد امر قرار نداده بلکه از آن اعراض کرده و این نه به خاطر ذکر نبودن آن است، بلکه به خاطر این است که چنین ذکر گفتنی با ادب عبودیت منافات دارد. توضیح اینکه: تضرع از ضراعت و به معنای تملق توأم با نوعی خشوع و خضوع است. و خیفه یک نوع مخصوصی از ترسیدن را گویند و مراد از آن، آن نوعی است که با ساحت مقدس باری تعالی مناسبت دارد، بنابراین در معنای تضرع میل و رغبت به نزدیک شدن به شخص است. پس مقتضای اینکه ذکر را توصیف کرد به دو وصف تضرع و خیفه این است که آدمی در ذکر گفتنش حالت آن شخص را داشته باشد که چیزی را هم دوست دارد و به این خاطر نزدیکش می‌رود و هم از آن می‌ترسد و از ترس آن به عقب

برگشته و دور می شود. خدای سبحان هر چند خیر محض است و شری در او نیست، اگر شری بما می رسد از ناحیه خود ماست و لکن خدای تعالی ذوالجلال و الاکرام است هم اسماء جمال را دارد که ما و هر چیزی را به تقرب به درگاهش دعوت نموده و به سویش جذب می کند و هم دارای اسماء جلال است که قاهر بر هر چیز است و هر چیزی را از او دفع و دور می کند، پس ذکر شایسته او دارای همه اسماء حسنی است به همین است که مطابق با مقتضای همه اسمائش بوده باشد چه اسماء جمالیه او و چه اسماء جلالیه او و این صورت نمی گیرد مگر اینکه تضرعاً و خیفه یعنی عبادت با رغبت همراه با ترس و رهب در برابر مقام ربوبی پروردگار. ۱۴ در ارتباط با آیه ۵۵ از سوره اعراف که سابقاً گذشت در مجمع البیان حدیثی نقل شده مؤید این مطلب است که مراد از معتدین، کسانی هستند که در حالت عبادت صدایشان از حد معمول تجاوز کند.

در یکی از جنگ ها وقتی مسلمانان به وادی ای رسیده بودند صدای خود را به تکبیر و تهلیل بلند کردند. پیامبر گرامی فرمود: مگر با آدم کر یا غایب سخن می گوید؟ خدای شما شنوا و نزدیک به شماست. آهسته او را بخوانید. اما صاحب مجمع البیان می گوید: مراد در قول خدا (انه لایحب المعتدین) این است که خداوند کسانی را که در دعا از حد تجاوز کنند، دوست نمی دارد. یعنی کسانی که مقام و منزلت انبیا را بخواهند. ۱۵

برخی دیگر از مفسران جدید اسراف در دعا را این چنین معنا کرده اند:

اسراف در دعا به معنای آن است که انسان در دعا توجه به غیر از خدا داشته باشد، زیرا که «حنیف» کسی است که فقط خدای تعالی را بخواند و شریکی برای خدا قرار ندهد. همچنین معتقدند: اسراف در دعا به دو گونه صورت می گیرد:

۱. از نظر لفظی به معنای «بلند دعا کردن».

۲. از نظر معنی، یعنی خواستن و تقاضا کردن امری غیر مشروع از معاصی و اسباب فساد، و با طلب امری محال. و اضافه می کند: اینکه انسان بر عبادتی که مشروع است زیادتی ایجاد کند، مانند این است که از این عبادت مشروع چیزی را بکاهد. همچنین تکلف و زیاده روی در عبادات مشروع، غلو در دین است که با اتفاق نظر مذموم و ناپسند شمرده شده است و در احادیث از آن نهی شده است. ۱۶

در تفسیر صافی نیز حدیثی در این باره نقل شده می فرماید:

در مصباح الشریعه از امام صادق (ع) که فرمودند:

استعن بالله فی جمیع امورک متضرعاً الیه اناء اللیل والنهار قال الله تعالی ادعوا ربک تضرعاً و خفیه انه لا یحب المعتدین و الاعتداء من صفة قراء زماننا هذا و علامتهم؛ ۱۷
 طلب یاری کن از خداوند در تمام کارهایت در حالت تضرع و زاری به سویش در شب
 تاریک و روزه خداوند بلند مرتبه فرمود: خدای خود را به تضرع و زاری و به صدای
 آهسته بخوانید، همانا خداوند دوست ندارد تجاوزکنندگان و بلند صدا کردن از
 ویژگی های قراء زمان ما هست. (که با صدای بلند می خوانند.)

اسراف در عبادت از نگاه روایات

عن ابی عبدالله (ع) قال: لا تکرهوا الی انفسکم العبادة؛ عبادت را بر خود تحمیل نکنید.
 مقصود نهی از زیاده روی در مستحبات است به نحوی که انسان را از شوق و نشاط
 بیندازد. بنده مؤمن باید تا میل و رغبت دارد به ادعیه و نمازهای مستحب پردازد و چون کسالت
 عارضش شد و افسرده گشت خود را بکار دیگری سرگرم کند.

عن ابی عبدالله (ع) قال: مرتبى أبی و أنا بالطواف و انا حدث و قد اجتهدت فی
 العبادة فرأنی و انا اتصاب عرقاً، فقال لی: یا جعفر یا بنی ان الله اذا احب عبداً ادخله
 الجنة و رضی عنه بالیسیر؛ امام صادق (ع) فرمود: من در طواف بودم که پدرم بر من
 گذشت من جوان بودم و در عبادت کوشا. پدرم مرادید که عرق از من سرازیر است. به
 من فرمود: ای جعفر ای پسر جان همانا چون خدا بنده ای را دوست دارد او را به بهشت
 در آورد و با عمل اندک از او راضی شود.

عن ابی عبدالله (ع) قال: قال رسول الله (ص): یا علی ان هذا الدین متین، فأوغل فیهِ
 برفق و لا تبغض الی نفسک عبادة ربک، ان المنبت یعنی المفراط لا ظهراً أبقى و لا ارضاً قطع
 فاعمل عمل من یرجو ان یموت هراً و احذر حذر من یتخوف ان یموت غدا؛ رسول خدا
 (ص) فرمود: ای علی همانا این دین، متین و محکم است در او با نرمی وارد شو و عبادت
 پروردگارت را مبعوض خود مگردان زیرا خسته کننده مرکوب - یعنی کسی که در راندن مرکوب
 زیاده روی کرده - نه مرکوب باقی گذاشته و نه مسافت پیموده، پس عمل کن مانند عمل کسی
 که امید دارد در پیروی بمیرد (یعنی مستحبات را با رفق و تأنی انجام ده و فکر کن). تا پیروی راه
 دوری است و پرهیز کن مانند کسی که می ترسد فردا بمیرد (یعنی نسبت به پرهیز از محرّمات
 چنان کن که فردا می میری و کوچک ترین آنها را هم بخود اجازه مده و مگو وقت مردن توبه
 خواهم کرد). ۱۸

اسراف بر نفس

یکی دیگر از مصادیق اسراف، اسراف بر نفس است. اسراف بر نفس به معنای تعدی و تجاوز بر نفس به وسیله ارتکاب به معاصی می باشد. در این آیه خداوند خطاب به بندگانی که بر نفس خویش اسراف کرده اند می فرماید:

قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم (زمر، ۳۹/۵۳)؛ بگو بندگانم که (به عصیان) اسراف بر نفس خود کردند. هرگز از رحمت خدا نا امید می باشید البته خدا همه گناهان را خواهد بخشید که او خدایی بسیار آمرزنده و مهربان است.

اسراف بر نفس متضمن معنای جنایت و یا معنایی نزدیک به آن است. اسراف بر نفس، تعدی بر نفس، جنایت کردن به آن به ارتکاب گناه است چه شرک باشد و چه گناهان کبیره و چه صغیره.^{۱۹}

برخی از مفسران از ابن عباس نقل می کنند: این آیه درباره اهل مکه نازل شد که به پیامبر (ص) گفتند چگونه از مکه مهاجرت کنیم و اسلام آوریم در حالی که ما بتان را عبادت می کردیم و قتل نفس می کردیم و سپس این آیه نازل شد.^{۲۰}

اگر چه خطاب در آیه به کافران است لکن اسراف بر نفس چنانچه گذشت شامل هر گونه تعدی و تجاوز بر نفس با آلوده ساختن آن به گناه است. در این آیه رسول خدا (ص) را دستور می دهد تا مردم کافر را از طرف خود و با لفظ ای بندگان من صدا بزند و این تعبیر نکته ای را هم بیاد آنها می آورد و آن این است که چرا کفار را به عبادت خود دعوت می کند و نیز ترغیب آنها به پذیرفتن دعوت است زیرا ایشان عبد اویند و او مولای ایشان است و حق مولا بر عبدش این است که او را عبادت کند و اوامرش را اطاعت کند، پس مولا حق دارد که او را به اطاعت و عبادت خود دعوت کند.

جمعی از مفسران گفته اند: مراد به عباد مؤمنانند، چونکه در قرآن از آنان بیشتر بکار رفته است و غالباً با اضافه به یاء متکلم (عبادی) آمده است. و لکن این حرف صحیح نیست برای اینکه آیه مورد بحث تا هفت آیه بعد از آن همه در یک سیاق و متصل به هم هستند و همه در مقام دعوتند و ما می بینیم که در ضمن این آیات می فرماید (آری آیات من به سوی تو ای مشرک بیامد ولی تو آن را تکذیب کردی و استکبار ورزیدی)^{۲۱} و این خود مثل تصریح است به اینکه کلمه (عبادی) در اول آیات شامل مشترکین هم می شود.^{۲۲}

سید قطب می‌گوید :

مسرین کسانی هستند که از بندگی خدا خارج شدند و در گمراهی فرو رفتند. دعوت آنها برای امید داشتن به رحمت خدا و اطمینان به عفو و بخشش الهی است همانا خداوند نسبت به بندگان از درون و برون مسلط بر آنهاست. می‌داند که شیطان در کمین گاه آنهاست. او دانا است از آنچه در ذات بندگان است از امیال و شهواتی که به سرعت او را از حالت اعتدال بیرون می‌برد و او را در معصیت می‌اندازد. خداوند یک چنین مخلوق ضعیفی را به طرف او می‌کشد و رحمتش او را فرا می‌گیرد. ۲۳

تعصب و لجاجت بر اندیشه‌های باطل و موهوم

از روی جهالت بر عقاید باطل و اندیشه‌های ناروا پای فشردن و بدان تعصب ورزیدن از مصادیق اسراف است.

خداوند قومی را که در مقابل دلایل آشکار انبیا نافرمانی می‌کردند و بر عقاید خرافی خود که پایه و اساس نداشت اصرار می‌ورزیدند مسرف نامید. و فرمود علت کجروی و کج اندیشی شما بلکه تمام گناهانتان همان است که شما مردمی هستید مسرف و متجاوز در زندگیتان ، خداوند از قول پیامبران می‌فرماید :

قالوا طائركم معكم ائن ذكركم بل انتم قوم مسرفون (یس، ۱۹/۳۶)؛ رسولان گفتند: آن فال بد که می‌گویید اگر بفهمید و متذکر شوید با خود شما است بلکه شما قومی مسرف و متجاوز از حد هستید.

خداوند سرگذشت قومی را یاد می‌کند که پیامبران الهی را تکذیب و با آنها به ستیزه جویی برخاستند. قوم چنین نداشتند که بشر نمی‌تواند پیغمبر شود و وحی آسمانی را بگیرد و استدلال می‌کردند که شما هم بشری هستید مثل ما و ما با اینکه مثل شما بشر هستیم در نفس خود چیزی از وحی که شما ادعا می‌کنید نازل شده نمی‌باییم و چون شما مثل ما هستید پس خدای رحمان هیچ وحیی نازل نکرده و شما دروغ می‌گویید. رسولان در جواب می‌گفتند: ما فرستاده خدا به سوی شما و مأمور تبلیغ رسالت او هستیم و در دعوی رسالت صادقیم و این دلیل ما را بس که خداوند خود شاهد این دعوی ما است و از تصدیق شما سودی از ناحیه شما عاید ما نمی‌شود تا در صدد جلب تصدیق شما برآییم. قوم به رسولان گفتند: ما شما را بد قدم و شوم می‌دانیم و سوگند می‌خوریم که اگر دست از سخنان خود برندارید ما شما را سنگباران

میکنیم. رسولان به آنها گفتند آن چیزی که جا دارد با آن فال بد بزنی آن چیزی است که با خودتان هست و آن عبارتست از حالت اعراضی است که از حق دارید و نمی‌خواهید حق را که همان توحید است بپذیرید. اصلاً شما مردمی هستید متجاوز که معصیت را از حد گذرانده‌اید و بلکه علت اصلی در انکار حق و تکذیب‌تان این است که شما مردمی هستید مستمر در اسراف و متجاوز از حد. ۲۴

سید قطب می‌گوید:

قول به فال بد خرافه‌ای از خرافات جاهلیت است و پیامبران در دعوتشان قوم را آگاه می‌کردند بر حقیقتی ثابت و استوار که بهره شما از خیر و شر مربوط به خود شما است. اعمال شما بوجود آورنده خیر و شر است. آنها به قوم خویش می‌گفتند آیا ما را سنگسار می‌کنید زیرا که ما شماها را تذکر می‌دهیم. پس شما قومی مسرف هستید که در فکر و تقدیرتان زیاد روی می‌کنید. ۲۵

تطیر چیست؟

کلمه طائر در اصل طیر (مرغی چون کلاغ) که عرب با دیدن آن فال بد می‌زد سپس مورد استعمالش را توسعه دادند و به هر چیزی که با آن فال زده می‌شد طیر گفتند و چه بسا در حوادث آینده بشر نیز استعمال کردند با اینکه اصلاً بخت امری است موهوم ولی مردم خرافه پرست آن را سبب بدبختی انسان و محرومیتشان از هر چیز دانستند. ۲۶

در اصول کافی از امام صادق (ع) حدیثی در این باره آمده است:

حضرت فرمودند: طیره و فال بد زدن را اگر سست بگیری و به آن بی‌اعتنا باشی و چیزی شماری سست می‌شود و اگر آن را محکم بگیری محکم می‌گردد. پس دلالت این حدیث بر این است که فال چیزی نیست هر چه هست اثر نفس خود آدمی است. ۲۷

همچنین از این گونه افکار خرافی در اقوال و عقایدی است که کفار بدان معتقد بودند مثل اینکه می‌گفتند: خدا فرزند دارد و ملائکه دختران خدایند و این را دلیل بر ملائکه پرستی خود می‌گرفتند. خداوند به شدت معتقدان به این گونه افکار را محکوم می‌کند. در سوره زخرف آیه ۵ می‌فرماید: **أفنبض عنکم الذکر صفحا ان کنتم قوماً مسرفین**؛ آیا به جرم اینکه شما مردمی اسراف‌گرید از فرستادن قرآن به سوی شما صرف نظر کنیم؟

در این سوره این معنا را خاطر نشان می‌سازد که سنت الهیه بر این جریان یافته، که انبیا

و رسولانی برگزیند و کتاب و ذکری بر آنان نازل کند و هیچ گاه اسراف و افراط مردم در قول و فعلشان او را از این کار باز نمی دارد بلکه همواره رسولان و انبیایی فرستاده و استهزاء کنندگان و تکذیب کنندگان ایشان را هلاک نموده و سپس به سوی آتشی جاودانه سوق داده است. همچنین از اسراف کفار نقل می کند. از آن جمله یکی از مهم ترین گفتار آنان این بود که می گفتند خدای سبحان فرزند گرفته و ملائکه دختران اویند و این بدان جهت بود که خداوند نسبت به خصوص این عقیده و رد آن عنایت داشته و به همین جهت آن را مکرر نقل می کند و جواب می گوید و گویندگان آن را به عذاب تهدید می کند.

دو آیه بعد از این آیه در مقام تعلیل آیه قبل می باشد و می فهماند چرا ذکر را از ایشان برنگردانید و چرا از نازل کردن قرآن صرف نظر نکرد، به این بیان که صرف اینکه شما مردمی اسراف گر و متجاوز هستید ما را از اجزای سنت الهیه مان که همان سنت هدایت از طریق وحی است باز نمی دارد، چون اعراض شما برای ما تازگی ندارد چه بسیار پیامبرانی در امت های گذشته فرستادیم در حالی که هیچ پیامبری بر ایشان نیامد مگر آنکه او را استهزاء کردند و کار بدین جا منجر شد که آنها را هلاک کردیم با اینکه خیلی از شما قوی تر و نیرومندتر بودند، آری آنها را هلاک کردیم نه اینکه از کار خود دست برداریم.

پس همان طوری که عاقبت اسراف و استهزاء آنان هلاکت خود آنان بود نه دست برداری ما از سنت خود، همچنین عاقبت اسراف گری شما هم هلاکت شما است. ۲۸
اما واقعیت این اعتقاد چه بوده است؟ که خداوند این قوم را به دلیل چنین اعتقادی مسرف نماید. در آیات بعد بیان می شود که:

آیا خدا از بین همه مخلوقاتش دختران را برای خود فرزند گرفت و پسران را خالص برای شما کرد، که هر چه پسر باشد ما شما باشد و او جز دختر نداشته باشد چون شما از دختران خوششان نمی آید و آنها را پست تر از پسران می پندارید و این پست تر را از خدا و جنس شریف تر را از خود می دانید؟ با اینکه فی نفسه سخنی است محال یک نوع توهین و کفران به خدا نیز هست. خداوند در رد این اقوال می فرماید:

و جعلوا الملائكة الذین هم عباد الرحمن اناثا اشهدوا خلقهم ستکتب شهادتهم و یستلون (زخرف، ۱۹/۴۳)؛ آری مشرکین ملائکه را که از بندگان خدایند ماده پنداشتند، مگر در هنگام آفریدن آنان حاضر بودند؟ بزودی این شهادتشان نوشته می شود و از آنان بازخواست خواهد شد.
علامه می فرماید: اینکه خداوند (عباد الرحمن) را آورد، گفتار آنان را که ملائکه جنس

ماده هستند رد می کند چون کلمه (عباد) و صف نر است و ماده را عباد نمی گویند (بلکه می گویند اماء) و اگر کسی بگوید پس ملائکه از جنس نر هستند ما می گوئیم: نه، لازمه عباد بودن آنان این نیست که به وصف نری هم متصف گردند، چون این امور از لوازم موجود مادی است و ملائکه از مادیت به دورند. سپس خداوند برای رد این عقیده بیان می دارد:

راه عالم شدن به نری و ماده گی حس است و مشرکین ملائکه را ندیده اند تا بدانند آیا نرند یا ماده، و در هنگام خلقت ملائکه حاضر نبودند تا به این قسمت آگاه گردند.^{۲۹}
خداوند در این آیات دو ویژگی برای این قوم مسرف برشمرد:

۱. اسراف آنها در عقایدشان، زیرا آنها دوگانه پرست بودند و هیچ گونه به وحدانیت خدا اعتقاد نداشتند.

۲. کفران آنها نسبت به نعمت های الهی، زیرا آنها دختران را موجودی پست و پسران را برتر می دانستند. برتر دانستن موجودی نسبت به موجود دیگر بدون در نظر گرفتن استعداد و قوای نهفته در هر موجود، همچنین بدون توجه به نقش و وظیفه ای که آن موجود در هستی ایفاء می کند اعتقادی موهوم و فاقد هر گونه ارزش می باشد.

اسراف در ارتکاب به ظلم و تکبر

فرعون گردن فراز و بلند پروازی می کرد و به مسرف بودن توصیف می شده چون این گردن فرازی و سرکشی نوعی تجاوز از حد است خداوند می فرماید:

... ان فرعون لعال فی الارض و انه لمن المسرین (بونس، ۸۳/۱۰)؛ فرعون بسیار علو و سرکشی داشت و ستمکار بود.

بر قصه بعثت موسی و هارون و تکبر ورزیدن فرعون و اسراف قوم او این مسأله متفرع شد که جز ضعفاء بنی اسرائیل ایمان نیاوردند در حالی که هم از بزرگان خود می ترسیدند و هم از فرعون که مبادا آنها را به علت اینکه ایمان آورده اند اذیت کند و این ترس بجا و در خور آنان بود زیرا فرعون در آن دوره در زمین برتری یافته، مسلط بر مردم و از جمله اسراف کاران بود و در حکمی که می کرد مراعات عدالت نمی کرد و ظلم و آزار را از حد گذرانده بود.^{۳۰} فرعون از حدود عبودیت و بندگی خویش پا را فراتر نهاد و ادعای الوهیت و خدایی کرد او می گفت: انا ربکم الاعلی (نازعات، ۲۴/۷۹) و خود را ربّ اعلا می پنداشت یعنی از سایر ارباب که مورد پرستش مصریان بودند بلند مرتبه تر می دانسته و بعید نیست که منظورش از این ادعا با اینکه خودش

هم بت پرست بوده این بود که بگوید: من از همه خدایان به شما نزدیک‌ترم برای اینکه ارزاق شما بدست من تأمین می‌شود و شئون زندگی و شرافت و آفاتیتان به همت من حفظ می‌شود. ۳۱ در جایی دیگر از کتاب مبین آمده است که فرعون این الوهیت را منحصر در خویش می‌دانست و می‌گفت: من غیر از خودم معبودی برای شما نمی‌شناسم. ۳۲ فرعون برای بزرگان قوم خود چنین اظهار کرد: از آیات و معجزات موسی و دعوت او برایش روشن نشده که معبودی در عالم هست که رب همه عالمیان باشد و اصلاً اطلاع از معبودی غیر از خودش در عالم ندارد در حقیقت آنچه که موسی منحصر در خدا می‌کرد. او منحصر در خود کرد موسی الوهیت را تنها برای خدا اثبات می‌کرد و از غیر خدا نفی می‌نمود، فرعون درست به عکس الوهیت را برای خود اثبات و از خدای تعالی نفی می‌کرد. ۳۳ همچنین فرعون معاصر موسی (ع)، با بنی اسرائیل معامله بردگان را می‌کرد و در تضعیف آنان بسیار می‌کوشید و این کار را تا بدانجا ادامه داد، که دستور داد هر چه فرزند پسر برای این دودمان دنیا می‌آید سر ببرند و معلوم است سرانجام این نقشه این نقشه این بود که به کلی مردان بنی اسرائیل را نابود کند. ترس فرعون همه جوانب وجود آنان را احاطه کرده بود و آن قدر آن بیچارگان را خوار ساخته بود که حکم نابودیشان را می‌داد. ۳۴ فرعون در عذاب کردن قوم بنی اسرائیل و در خوار کردنشان زیاده روی کرده بود، لذا خداوند فرعون را معرفی می‌کند به اینکه او از کسانی بود که در زمین خود را برتر از همه و از اسراف‌کنندگان بود. صاحب تفسیر کشاف در تفسیر این آیه می‌گوید: فرعون در ظلم، فساد، تکبر و نافرمانی پا را فراتر نهاده بود. جالب اینکه فرعون در آیه نخست از مسرفین (آیه ۸۳) و در سومی آیه او و اطرافیانش به عنوان ظالمین (۸۵) و در آخرین آیه (۸۶ یونس) به عنوان کافرین توصیف شده‌اند، این تفاوت تعبیرها شاید بخاطر این باشد که انسان در مسیر گناه و خطا از اسراف یعنی تجاوز از حدود و مرزها شروع می‌کند بعد بنای ستمکاری می‌گذارد و سرانجام کارش به کفر و انکار منتهی می‌گردد. ۳۵ و آیه لمن المسرفین... ربنا لاتجعلنا فتنه للقوم الظالمین. و نجنا برحمتک من القوم الکافرین. (یونس، ۸۳/۱۰-)

تجاوز از حد در ارتکاب به فواحش

از مصادیق دیگر اسراف که قرآن از آن یاد می‌کند، مرتکب شدن اقوام و یا جوامعی است که به اعمال ناپسند و قبیح دچار می‌شوند، قرآن از این گونه اعمال به «فواحش» تعبیر

می کند. از جمله این اقوام، قوم لوط است. خداوند در چندین سوره از قرآن درباره قوم لوط، ویژگی های نامطلوب موجود در آنها و اینکه آنها در زندگی و تمتع اسراف کرده بودند یعنی از مسیر طبیعی بهره گیری انسان خارج شده بودند پرده برمی دارد. در آیه ۸۱ از سوره اعراف می خوانیم:

انکم لتاتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون؛ شما از روی شهوت به جای زنان به مردان رو می کنید بلکه شما گروهی اسراف پیشه اید.
و باز در این زمینه خطاب به قوم لوط در سوره شعراء آمده:

اتأتون الذکران من العالمین (۱۶۵) و تذرون ما خلق لکم ربکم من ازواجکم بل انتم قوم عادون (۱۶۶)؛ چرا به عمل زشت و منکر با مردان روی می آورید؟ و همسرانتان را که پروردگارتان برای شما آفریده و می گذارید راستی که شما گروهی متجاوزید.
همچنین در سوره عنکبوت آیه ۲۹ می خوانیم:

انکم لتأتون الرجال و تقطعون السبیل و تأتون فی نادیکم المنکر فما کان جواب قومه الا ان قالوا اثتنا بعذاب الله ان کنت من الصادقین؛ آیا شرم نمی کنید که با مردان جمع شده راه تناسل را قطع می کنید و در مجالس و انظار با یکدیگر عمل زشت می کنید؟ اما جز این پاسخی از قومش نیامد که اگر راست می گویی برو عذاب خدا را بیاور.

آیات مذکور از سوره های مختلف همگی در مقام بیان حقیقت واحدی هستند و آن این که قوم لوط عمل زناشویی با زنان را ترک گفته و به مردان اکتفا می کردند و این عمل را از آن جایی که تجاوز و انحراف از قانون فطرت است اسراف نامیده می شود.

بررسی و توضیح

اگر در خلقت انسان و اقسامش به دو قسم نر و ماده نیز به جهازات و ادواتی که هر یک از این دو صنف مجهز به آن هستند و همچنین به خلقت خاص هر یک دقت کنیم جای هیچ تردید باقی نمی ماند که غرض از صنع و ایجاد از این صورتگری مختلف و از این غریزه و شهوتی که آن هم مختلف است در یک صنف از مقوله فعل و در دیگری از مقوله انفعال این است که دو صنف با هم جمع شوند و بدین وسیله عمل تناسلی که حافظ بقاء نوع انسانی تا کنون بوده انجام پذیرد. پس یک فرد از انسان نر که او را مرد می خوانیم بدین جهت که مرد است برای یک فرد ماده از این نوع خلق شده، که او را زن می نامیم نه برای یک فرد نر دیگر،

آنچه مرد را در خلقتش مرد کرده برای زن خلق شده و آنچه که در زن است و او را در خلقتش زن کرده برای مرد است و این زوجیت طبیعی است که خالق هستی میان مرد و زن یعنی نر و ماده آدمی برقرار کرده و این جنبنده را زوج کرده است.

از سوی دیگر اغراض و نتایجی که اجتماع و یا دین در نظر دارد این زوجیت را تحدید کرده و برایش مرزی ساخته به نام نکاح به این معنا که اجتماع میان دو نفر نر و ماده از انسان که با هم ازدواج کرده‌اند، نوعی اختصاص قائل شده است که این اختصاص مسئله زوجیت طبیعی را تحدید می‌کند، یعنی به دیگران اجازه نمی‌دهد که در این ازدواج شرکت کنند. پس فطرت انسانی و خلقت مخصوص به او او را به سوی ازدواج با زنان هدایت می‌کند نه ازدواج با مردان و نیز زنان را به سوی ازدواج با مردان هدایت می‌کند نه ازدواج با زنی مثل خود. همچنین فطرت انسانی حکم می‌کند که ازدواج مبنی بر اصل توالد و تناسل باشد، نه اشتراک در مطلق زندگی. ۳۶

قوم لوط کسانی بودند که از چنین قانون فطرت و شریعت تخطی کردند. اعمالشان باعث بهم ریختگی نظام آفرینش و در نتیجه فساد در عالم بود لذا حضرت لوط به هنگامی که از هدایت این قوم مأیوس شد فرمود: قال رب انصرنی علی القوم المفسدین. این جمله سؤال و درخواست بجایی بود از لوط (ع) و هم نفرینی بود به قوم بدکارش که لوط آنها را مفسد نامید چون عملشان زمین را فاسد می‌کرد. زیرا که نسل بشر را قطع و بشریت را تهدید به فناء می‌کرد. ۳۷

در تمام آیاتی که از قوم لوط نام برده می‌شود از آنها به عنوان قومی مفسد و متجاوز از حد یاد می‌شود، ولی با بیان‌های مختلف، در آیه ۸۱ از سوره اعراف می‌فرماید: ... بل انتم قوم مسرفون، و در آیه ۶۶ از سوره شعرا: بل انتم قوم عادون، و در آیه ۲۹ از سوره عنکبوت: ائتکم لتاتون الرجال و تقطعون السبیل. آنها قومی متجاوز و خارج از آن حدی بودند که فطرت و خلقت برایشان ترسیم کرده بود. از نفرینی که حضرت لوط (ع) بر قوم خویش کرد و آنها را قومی مفسد بیان کرد برداشت می‌شود که قوم لوط علاوه بر آنکه مسرف بودند مفسد هم بودند بدین بیان که نتیجه و نهایت اسراف افساد می‌باشد.

تجاوز از حد در اعراض، انکار، مجادله با آیات الهی

از دیگر مواردی که کتاب الهی آن را اسراف قلمداد کرده، زمانی است که انسان در مقابل دلایل و حجّت‌های الهی بایستد همه را رد و انکار کند و آنچه مطابق با هوای نفس خود باشد بپذیرد. قرآن کریم به این واقعیت اشاره می‌کند. در آیه ۳۴ از سوره مؤمن می‌فرماید:

و لقد جاءكم يوسف من قبل بالبينات فما زلتم في شك مما جاءكم به حتى اذا هلك قلتم لن نبعث الله من بعده رسولا كذلك يضل الله من هو مسرف مرتاب؛ شما بودید که در گذشته یوسف به سويتان بیامد و پیوسته نسبت به دینی که برایتان آورده بود در شک بودید تا آنکه از دنیا رفت گفتید دیگر خدا هرگز بعد از وی رسولی مبعوث نمی کند. این طور خدا هر اسراف گر شکاک را گمراه می کند. مؤمن آل فرعون به قوم خود به عنوان شاهد، داستان پیامبر دیگری را ذکر می کرد که در مصر مبعوث شد، و رفتاری که مصریان با او داشتند یعنی حضرت یوسف (ع) مؤمن آل فرعون می گفت تا زمانی که یوسف در بین آنان بود در نبوتش شک می کردند و بعد از آن هم که از دنیا رفت گفتند: دیگر پیامبری بعد از او نیست گفتارش چنین بود: سوگند می خورم که یوسف قبل از این هم به سوی شما مصریان آمد و آیاتی بینات آورد. آیاتی که دیگر هیچ شکی در رسالتش برای کسی باقی نمی گذاشت ولی تا او زنده بود شما همواره درباره دعوت او در شک بودید، همین که از دنیا رفت گفتید: دیگر بعد از یوسف خدای سبحان رسولی مبعوث نمی کند با این سخن گفتار خود را نقض کردید و هیچ پروایی هم نکردید. او سپس بیان خود را تأکید کرد در عین حال تعلیل کرد و گفت: کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب، آری این چنین خداوند هر اسراف گر شکاکی را گمراه می کند. اسراف گر شکاک کیست؟

آیه بعد در توضیح اسراف گر شکاک می فرماید:

الذین يجادلون في آيات الله بغير سلطان اتاهم كبر مقتاً عند الله و عندالذین آمنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار (مؤمن، ۴۰ / ۳۵)؛ کسانی که بدون دلیل در آیات خدا جدال می کنند و این جدال عداوت بزرگی است نسبت به خدا و به کسانی که ایمان آورده اند. خداوند این چنین مهر می زند بر هر قلبی که متکبر و جبار است.

مسرف مرتاب کسی است که پا را از گلیم خود بیرون کند و از زی خود خارج شود، یعنی از حق اعراض نموده هوای نفس را پیروی کند در نتیجه شک و تردید در دلش جایگزین گردد، بر هیچ سخنی هر چه هم تعینی باشد اعتماد نکند و به هیچ حجتی که ار را به سوی حق راهنمایی می کند دل نبندد. چنین کسی آیات خدا را هم در صورتی که با مقتضای هوای نفسش مخالف باشد، بدون هیچ برهانی رد می کند و برای رد آن به باطل جدال می نماید. چنین کسانی دلپایشان مهر خورده و دیگر هیچ حرف حسابی و برهان قاطعی را نمی فهمند و به هیچ دلیل قانع کننده اعتماد نمی کنند.^{۳۸}

اما چرا مسرف مرتاب در مقابل آیات الهی به جدال می پردازد؟ آیه ۵۶ از همین سوره

دلیل این جدال را بیان می‌کند که :

انّ الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان اتاهم ان فی صدورهم الا کبر ما هم بیالغیه فاستعدّ بالله انه السّمیع البصیر . (مؤمن / ۵۶)

آیه شریفه علت مجادله ایشان را منحصر می‌کند در کبر ایشان و می‌فرماید عاملی که ایشان را وادار به این جدال می‌کند نه حس جستجوی از حق است و نه شک در حقانیت آیات ما است تا بخواهند با مجادله ، حق را روشن کنند و حجت و برهانی هم ندارند تا بخواهند با مجادله آن حجت را اظهار بدارند بلکه تنها عامل جدالشان کبری است که در سینه دارند .^{۳۹}

پیشنهاد به آوردن معجزه

شکل دیگری از عناد و لجاجت مسرفان در مقابل پیامبران الهی ، پیشنهاد معجزه آوردن بود . آنها از پیامبران معجزه می‌خواستند لکن پس از نزول معجزه به انکار و تکذیب آن می‌پرداختند آیه ۵ از سوره انبیاء بیانگر چنین واقعیتی است می‌فرماید :

... فلیأتنا بآیه کما أرسل الاولون ؛ پس معجزه‌ای مانند پیامبران گذشته برای ما بیاورد .

این گفته اهل مکه بود در مقابل قرآن معجزه پیامبر اسلام (ص) که آن را خواب‌های پریشان یا افتراء و یا شعر می‌خواندند . آنها پیشنهاد می‌کردند که پیامبر اسلام معجزاتی همانند پیامبران گذشته بیاورد تا ایمان بیاورند . آیه بعد این سخن مشرکان را رد و تکذیب می‌کند می‌فرماید :

ما امنت قبلهم من قرية اهلکناها افهم یؤمنون (۶) ؛ پیش از ایشان هیچ فرقه‌ای که هلاکشان کردیم به معجزه‌ها ایمان نیاورده بودند اینان چگونه ایمان می‌آورند .

حاصل معنا این است که کفار در وعده‌ای که می‌دهند دروغ می‌گویند و اگر معجزات پیشنهادی آنان را هم نازل کنیم باز ایمان نمی‌آورند و در نتیجه به همین جرم هلاک خواهند شد همچنان که امت‌های گذشته وقتی پیشنهاد معجزه کردند و بر ایشان معجزه نازل شد ایمان نیاوردند طبیعت اینان با طبیعت آنان یکی است و مانند آنان اسراف‌گر و متکبرند و به هیچ آیتی ایمان نمی‌آورند .^{۴۰}

این چنین انسان‌ها قبل از آنی که انبیا را تکذیب کنند ، حکم عقلی خود را تکذیب کرده‌اند . چه قبل از اینکه انبیا آنان را به دین توحید دعوت کنند ، عقول خود آنان با مشاهده آیات خدایی حکم می‌کرد به مروبوب بودن آنان برای پروردگار متعال و اینکه جز پروردگارت رب دیگری برای آنها نیست .^{۴۱}

و باز از این گونه مصداق اسراف، در آیه ۱۲۷ از سوره طه آمده است:
 و كذلك نجزي من اسرف و لم يؤمن بايات ربّه و لعذاب الاخرة اشدّ و ابقي؛ همچنين ما و هر
 کس را که ظلم و نافرمانی کند و ايمان به آيات خدا نياورد مجازات سخت می کنيم با آنکه
 هنوز عذاب آخرتش سخت تر و پاينده تر خواهد بود.

کسانی که از ذکر خدا اعراض کرده، و به آيات الهی ايمان نمی آورند مؤاخذه می کنند
 چون، عمل آنان نیز یکی از مصدايق تجاوز از حد، يعنی تجاوز از حد عبوديت و کفر به
 آيات پروردگار است و کيفرش کيفر همان کسی است که آيات پروردگار خود را فراموش
 کند، با اینکه خدا با وی عهد بسته بود و عمداً از یاد او غافل شده است. ۴۲
 برخی از مفسران در اين آیه چنین گفته اند:

آن کس که از یاد پروردگارش اعراض کند اسراف کرده است، او که هدايت را رها کرده در
 حالی که با ارزش ترين سرمايه برای او بود. اسراف کرده است در اینکه چشمش را در غير آن
 چه برای او خلق شده بود بکار برد، پس از آيات خداوند هيچ چيز نديد. در نتيجه زندگي بر او
 سخت گرديده و همچنان که او در دنيا آيات الهی را نديد در آخرت نیز نابينما محشور می شود. ۴۳
 ايمان نياوردن مشرکان اثر مهري است که خدا بر دل هاشان زد:

آیه ۱۰۱ از سوره اعراف، همچنين آیه ۷۴ از سوره يونس سبب ايمان نياوردن مسرفان به انبيای
 الهی را مهري می داند که خداوند بر دل های آنان زده است. خداوند صفت تکذيب انبيا و لجاجت
 در مقابل آنها را در دل هایشان راسخ و جایگزین کرده به طوری که ديگر جایی برای قبول و پذيرفتن
 دعوت انبيا (ع) در آن نمانده، چون به همه ظرفيت آن مشغول به ضد دعوت آنان است.

آری خدای سبحان هر پیغمبری را که به سوی امتی می فرستد به دنبال آن، امت را با ابتلای
 به ناملايمات و محنت ها آزمایش می کند، تا به سويش راه یافته و به درگاهش تضرع کنند و
 وقتی معلوم می شود که اين مردم به اين وسيله متنبه نمی شوند سنت ديگری را به جای آن سنت
 به نام سنت مکر جاری می سازد و آن اين است که دل های آنان را به وسيله قساوت و اعراض
 از حق و علاقه مند شدن به شهوت مادی و شيفتگی در برابر زیبایی های دنیوی مهر می نهد. بعد
 از اجرای اين سنت، سنت سوم خود يعنی استدراج را جاری می سازد و آن اين است که انواع
 گرفتاری ها و ناراحتی های آنان را برطرف ساخته زندگي شان را از هر جهت مرفه نموده و بدین
 وسيله روز به روز بلکه ساعت به ساعت به عذاب خود نزديک ترشان می کند تا وقتی که
 همه شان را به طور ناگهانی و بدون اینکه احتمالش را هم بدهند به ديار نستی می فرستد. ۴۴

تلك القرى نقصَ عليك من انبائها و لقد جائتهم رسولهم بالبينات فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا من قبل كذلك يطبع الله على قلوب الكافرين (اعراف، ۷ / ۱۰۱)؛ این است شهرهایی که ما بر تو اخبار اهلش را بیان کردیم. همه را رسولان حق با ادله روشن آمد، چون از پیش آنها را تکذیب کرده بودند و به آنان ایمان نیاوردند. همچنین خدا هم دل‌های کافران را مهر کرد.

ثم بعثنا من بعده رسلاً الى قومهم فجاءوهم بالبينات فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل كذلك نطبع على قلوب المعتدين (بونس، ۱۰ / ۷۴)؛ آنگاه بعد از نوح پیامبرانی را با آیات و معجزات به امتشان فرستادیم آنها هم همان آیت‌ها را که پیشینیان، تکذیب کرده و ایمان نیاوردند و چنین ما هم بر دل‌های تاریک سرکشان مهر می‌زنیم.

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۳۰۶/۱۵.
۲. محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۰ / ۲۴. المیزان، ۱۷ / ۷۴.
۳. ۳۸۵.
۳. تفسیر نمونه، ۱۷۹/۲.
۴. المیزان، ۱۸ / ۷۷.
۵. تفسیر نمونه، ۱۴۹/۶.
۶. خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ۲۴۴/۷.
۷. ابن منظور، لسان العرب، ۲۴/۶.
۸. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن/۲۳۶.
۹. طبرسی، مجمع البیان، ۱۴ / ۱۳۰.
۱۰. المیزان، ۴۸۱/۵.
۱۱. علی بن جمعه العروسی الحویزی، نور الثقلین، ۳ / ۲۴. همان/۸.
۱۲. محمد رشید رضا، المنار، ۵۵۱ / ۶.
۱۳. المیزان، ۱۵۹ / ۸.
۱۴. همان/۳۸۲.
۱۵. مجمع البیان، ۱۳۳/۹.
۱۶. المنار، ۴۵۹ / ۸.
۱۷. ملا محسن فیض کاشانی، صافی، ۲ / ۲۰۶.
۱۸. کلینی، کافی، ۱۳۷ / ۳، ۱۳۸.
۱۹. المیزان، ۲۷۹/۱۷.
۲۰. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ۱۵ / ۲۶۸.
۲۱. سورة زمر، آیه ۵۹.
۲۲. المیزان، ۲۷۹ / ۱۷.
۲۳. سید قطب، فی ظلال القرآن الکریم، ۵ / ۳۰۵۸.
۲۴. المیزان، ۱۷ / ۷۴.
۲۵. المنار، ۲۹۶۲/۵.
۲۶. المیزان، ۱۷ / ۷۴.
۲۷. نور الثقلین، ۴ / ۳۸۲.
۲۸. المیزان، ۱۸ / ۸۵.
۲۹. همان/۹۱.
۳۰. همان، ۱۰ / ۱۰۳.
۳۱. همان، ۲۰ / ۱۸۸.
۳۲. سورة قصص، آیه ۳۸.
۳۳. المیزان، ۱۶ / ۳۷.
۳۴. همان/۸.
۳۵. تفسیر نمونه، ۸ / ۳۶۵-۳۶۸.
۳۶. المیزان، ۱۵ / ۳۰۹.
۳۷. همان، ۱۶ / ۱۲۳.
۳۸. همان، ۱۷ / ۳۲۹.
۳۹. همان/۳۴۱.
۴۰. همان، ۱۴ / ۲۵۵.
۴۱. همان، ۸ / ۲۸۷.
۴۲. همان، ۱۴ / ۲۳۲.
۴۳. فی ظلال القرآن الکریم، ۴ / ۲۳۵۶. تفسیر سید قطب با توجه به آیات پیشین بوده است.
۴۴. همان، ۸ / ۱۹۴.